

امیل دورکیم

---

---

# قواعد روش جامعه‌شناسی

---

---

ترجمه

هوشنگ نایی



## فهرست

۷	مقدمه
۱۳	پیشگفتار چاپ یکم
۱۷	پیشگفتار چاپ دوم
۳۳	سرآغاز
۳۵	۱. واقعیت اجتماعی چیست؟
۴۷	۲. قواعد مشاهده واقعیت اجتماعی
۷۷	۳. قواعد تمیز نرمال از غیر نرمال
۱۰۵	۴. قواعد تعیین انواع اجتماعی
۱۱۷	۵. قواعد تبیین واقعیت‌های اجتماعی
۱۴۹	۶. قواعد اثبات جامعه‌شناختی
۱۶۳	نتیجه
۱۶۹	فهرست اولیه
۱۷۷	منابع
۱۷۹	واژه‌نامه فارسی انگلیسی
۱۸۳	واژه‌نامه انگلیسی فارسی
۱۸۷	نمایه

## پیشگفتار چاپ یکم



(۱۸۹۵)

ما چنان از مطالعه علمی واقعیت اجتماعی دور هستیم که قضایای خاصی که در این کتاب به میان می‌آید چه بسا خواننده را سخت شگفت‌زده کند. با این همه اگر علمی در باره جوامع وجود داشته باشد قطعاً نباید انتظار داشت که از پیشداوری‌های سستی صرف تشکیل شده باشد بل باید باعث شود پدیده‌ها را به شیوه‌ای متفاوت از مردم عادی ببینیم چه هدف هر علمی نیل به کشفیات است و همه این کشفیات کم و بیش عقاید مقبول را به زیر می‌کشد. بنابراین اگر در جامعه‌شناسی مرجعیتی برای عرف عام قائل نشوند که دیری است در علوم دیگر از میان رفته است و روشن نیست که از کجا سربرآورده است محقق باید قاطعانه مصمم باشد از نتایجی که تحقیقاتش در پی دارد نهراسد به شرطی که تحقیق روش‌مند باشد. اگر جستجو خلاف عرف عام نشانه سفسطه‌باز است فرار از آن هنگامی که واقعیت اقتضا می‌کند نیز نشانه ذهنی است که نه شجاعت دارد و نه ایمانی به علم.

متأسفانه تصدیق این قاعده در اصل یا نظریه آسان‌تر است تا عمل مستمر بدان. ما چنان به قضاوت در باره این دست موضوعات مطابق با توجیهات عرف عام خو

گرفته‌ایم که نمی‌توان آن را از بحث جامعه‌شناختی کنار نهاد. در حالی که اعتقاد داریم باید خودمان را از شر آن خلاص کنیم قضاوت‌هایش را ناخودآگاه بر ما تحمیل می‌کند. فقط با تمرین مستمر و خاص می‌توان از این کاستی جلوگیری کرد. ما از خواننده می‌خواهیم چشم بر این موضوع نبندد. خواننده همیشه باید هوشیار باشد که شیوه تفکری که سخت با آن مألوف است با مطالعه علمی پدیده‌های اجتماعی سازگار نیست و با آن مغایر است و از این رو باید در مقابل اولین تأثرات بایستد. خواننده اگر بی‌هیچ مقاومتی در برابر آن سر تسلیم فرود آورد قطعاً در باره کار ما بدون درک آن قضاوت خواهد کرد.

به عنوان مثال ای بسا خواننده به این دلیل ظاهر فریب که ما جرم را پدیده نرمال جامعه‌شناسی به شمار می‌آوریم ما را به تلاش برای توجیه جرم متهم کند. اما چنین اعتراضی کودکانه است چه اگر وقوع جرم در هر جامعه‌ای امری طبیعی است مجازات جرم نیز کمتر از آن طبیعی نیست. نهاد نظام سرکوب به اندازه وجود جرم واقعیت جهانشمول است و ضرورت کمتری برای سلامت جمعی ندارد. فقدان جرم متضمن محو تفاوت وجدان‌های فردی تا حدی است که به دلایلی که بعداً عنوان خواهد شد نه امکان‌پذیر است و نه مطلوب. با این همه فقدان یک نظام سرکوبگر متضمن فقدان همگونی اخلاقی است که با موجودیت جامعه‌نا سازگار است. اما عرف عام از این که جرم هم مرموم است و هم نفرت‌انگیز به غلط نتیجه‌گیری می‌کند که می‌توان آن را تقریباً بی‌درنگ از بین برد. با خامی مرسوم نمی‌توان تصور کرد که ای بسا وجود پدیده نفرت‌انگیز دلیل مفیدی داشته باشد.

با این همه در اینجا هیچ تناقضی در کار نیست. آیا بدن اعمال مشمئزکننده‌ای ندارد که انجام منظم آن برای تندرستی فرد ضروری است؟ آیا از درد کشیدن بیزار نیستیم؟ با این همه موجودی که درد را شناسد موجودی عجیب‌الخلقه است. طبیعی بودن یک پدیده و حس نفرتی که برمی‌انگیزد چه بسا سخت به هم آمیخته باشد. اگر درد یک امر طبیعی است بیزاری از آن کمتر از آن طبیعی نیست. اگر جرم طبیعی است نفرت از آن کمتر از آن طبیعی نیست.<sup>(۱)</sup> بنابراین روش ما به هیچ وجه انقلابی نیست. به یک معنا حتی اساساً محافظه‌کارانه است زیرا واقعیت‌های اجتماعی را

شیء به شمار می‌آورد که ماهیت آن هر چند ممکن است انعطاف‌پذیر باشد اما با اراده انسان قابل تغییر نیست. چقدر خطرناک‌تر است آیینی که واقعیت‌های اجتماعی را نتیجه آمیزه‌ای ذهنی می‌بیند که می‌توان با تمهید جدلی ساده‌ای به یک آن زیر و رو کرد.

همچنین چون عادت کرده‌ایم حیات اجتماعی را محصول منطقی مفاهیم ذهنی قلمداد کنیم شاید روشی که تحول جمعی را به شرایط عینی در محیطی معین وابسته می‌کند محکوم به خام بودن و سادگی گردد و ای بسا حتی ما را ماتریالیست بنامند. اما ما دقیقاً ادعا می‌کنیم که برعکس است. آیا جوهر روح‌گرایی فی‌الواقع متکی بدین فکر نیست که پدیده روحی را نمی‌توان مستقیماً از پدیده جسمانی به دست آورد؟ روش ما تا حدی اعمال همین اصل در باره واقعیت‌های اجتماعی است. درست همان طور که روح‌گرایی قلمرو روحی را از قلمرو زیستی جدا می‌کند ما هم قلمرو روحی را از قلمرو اجتماعی جدا می‌کنیم. ما هم مانند آنها از تبیین امر پیچیده بر حسب امر ساده پرهیز می‌کنیم.

اما فی‌الواقع هیچ یک از نام‌های فوق کاملاً مناسب روش ما نیست و تنها نامی که می‌پذیریم خردگرا است. در حقیقت هدف اصلی ما بسط گستره خردگرایی علمی به رفتار انسان است از خلال نشان دادن این که در پرتو گذشته می‌توان رفتار انسان را به روابط علت و معلول تقلیل داد و سپس می‌توان آن را با روشی به همان اندازه عقلانی به قواعد عمل برای آینده تبدیل کرد. پوزیتیویسم نامیدن ما صرفاً نتیجه همین خردگرایی است.<sup>(۲)</sup> کسی وسوسه نخواهد شد که به ورای واقعیت‌ها برود تا آنها را تبیین کند یا مسیرشان را هدایت کند مگر این که معتقد باشد غیرعقلانی اند.

هم برای علم و هم برای عمل کافی است که واقعیت‌ها را به طور کامل شناخت. برای علم از آن رو که دیگر انگیزه‌ای برای جستجوی دلایل وجود واقعیت‌ها در خارج آنها وجود نخواهد داشت و برای عمل از آن رو که مفید بودن‌شان یکی از این دلایل است. از این رو به نظر ما خاصه در این زمانه که عرفان از نوباب شده است چنین وظیفه‌ای هم ممکن است و هم لازم است که مورد استقبال بدون هراس و فی‌الواقع